

## اصالت و زیبایی در نام آبادیها و دهکده‌های رودبار الموت

عنايت الله مجیدی

در پژوهش‌های جغرافیایی نیم قرن اخیر، شاهد انتشار اسامی آبادیهای منطقه رودبار الموت بوده‌ایم. این کوشش‌ها عمدتاً برگردان و چاپ حروفی از متونی است که به خط و رقم سیاق نوشته شده است.<sup>۱</sup> متأسفانه در این برگردان و یا ضبط جدید اغلب نام آبادیها اشتباه خوانده شده و به چاپ رسیده است.<sup>۲</sup> نگارنده این سطور در پژوهشی دیگر، بر آن شدم تا صورت کامل و صحیح این آبادیها را برای ثبت درست تاریخی آن، و هم برای دور نگه داشتن محققان از لغزشهای بعدی، در اختیار خواننده گرامی قرار دهم؛ این گزارش متضمن اسامی مکانهای جغرافیایی منطقه یادشده براساس چند منبع نسبتاً قدیم‌تر است<sup>۳</sup> و از لحاظ شمول بر مجموعه آبادیهای آن روز منطقه، قطعاً دارای اهمیت بسیار است.

اما در این مجال، برای آگاهی مشتاقان، برخی از این اسامی انتشار یافته که نادرست خوانده شده است. برای نمونه ذکر می‌کنم، صورت صحیح آن را نیز در داخل ( ) می‌گذارم: آوان (اوان)، ادیرک (اویرک)، ارسین یوج (ارسین یوج)، از کمین - ارکنین (از گنین)، بیل‌وادشت (پیل‌وادشت)، پارکین (مارکین)، جوتبک (جوینک)، جولاده (جولادک)، درک (درگ)، دردک (دزدک)، دشته (وشته)، دناش (وناش)، ده بن (وربن)، دیار (ویار)، رادمیان (رازمیان)، زرآباد (زرآباد)، سبوجین (سپوهین)، سرخه کوه (سرخه کوله)، سوکاه - سوکا (سوکاه)، فرورکلایه (فیروز کلایه)، کرمک (گرمک)، کرمک

۱. کتابچه قباجات، خزانه مبارکه، املاک حاجی میرزا آقاسی، خلاصه جات و موقوفات دیوان اعلی/ به کوشش بهمن بیانی و منصوره اتحادیه (نظام مافی)، تهران، نشر تاریخ ایران، ۱۳۸۷، ص ۵۰۵-۵۰۹.

۲. مقصودم (تعلیقات) تاریخ جهانگشای جوبنی (لیدن، بریل، ۱۳۵۵ق/ج ۳ ص ۳۸۹) و کتابچه قباجات (معرفی شده در پاورقی شماره ۱ همین مقاله).

۳. این مقاله در بیست و سه صفحه تنظیم و در مجموعه مقالاتی از این بنده با نام «نامه الموت» از جانب سازمان میراث فرهنگی قزوین چاپ می‌شود.

لابه علیا (گرمک لاله بشم علیا)، کنکان - لتکان (کتکان)، گوش در (کوشکدر)، لثریراچال (لثریراچان)، نالفین (پانفین، فانفین)، ورتادان (ورتابان)، ورکیل (ورگیل)، ورین (وربن)، ویکین (دیکین)، معدن نمک (نمکان).

نکته مهم دیگر اینکه، گویا به سبب ناآگاهی از معانی، این نامها گاه ناخوشایند جلوه می‌کرده‌اند و تغییر برخی از نامهای تاریخی و جغرافیایی کهن منطقه در این روزگار، متأسفانه از همین‌رو بوده است.<sup>۴</sup> این تغییرات نادرست حتی دامن نامهای زیبا و کهن اشخاص<sup>۵</sup>، طایفه‌ها و اقوام ساکن منطقه را نیز گرفته است، چنانکه دیگر بطور مثال نمی‌توانید طایفه قراگوزلو ساکن منطقه را بازشناسید و یا بدانید که از کجا آمده‌اند و شمار آنان چند تن بوده است<sup>۶</sup> و یا آنکه وقتی بخشی از منطقه و یا حتی روستایی کوچک - که قرن‌ها با فرهنگ و خلق و خوی مردم آنجا سازگاری داشته‌اند - به دلایلی از منطقه و مام خود جدا می‌افتد، این جدایی به واقع برای دلسوزان، به منزله جدا شدن جزئی از پیکره منطقه و پیوستن آن به بخشی متفاوت دیگر تلقی می‌شود. با اطمینان باید گفت این تغییرات، خواسته یا ناخواسته پژوهشگران و خاورشناسان را که پیوسته به تحقیقات در این حوزه تاریخی مشغولند با مشکلاتی روبه‌رو می‌کند و نیز به هویت تاریخی و فرهنگی این منطقه کهن لطمه می‌زند. نخست باید به این نامهای کهن و زیبا توجه کرد و سپس کوشید تا مردم منطقه، همچون اسلاف خود، در حفظ و صیانت آنها بکوشند، زیرا معتقدم چنانکه گفته‌اند: الأسماء تنزل من السماء، این نامگذاریها بنا بر مناسبت و وجهی بوده، گرچه ممکن است ما امروز از وجه تسمیه آنها آگاهی درستی نداشته باشیم، و پدر و مادر این واژه‌ها را نشناسیم؛ اندکی بدین هشدارها توجه کنیم که:

«هر یک از این نامهای تاریخی، در طول زمان باری گران بر دوش کشیده و یادآور بهروزیه‌ها و سیه‌روزیهای گوناگون شهر و منطقه می‌باشند، از این رو نیست تا به بهانه‌های مختلف نسبت به تغییر آنها اقدام بگردد»<sup>۷</sup>.

و:

ارزش نامهای کوهستانی: در کوهستان و در بیابان محوطه‌ای که نام و نشان نداشته باشد یافت نمی‌شود. در بیابان کویر و کازه و دق و ریگ و در کوهستان قُز و گریه و ویا و تخته هر یک مفهومی دارد و فحوایی را می‌رساند که کسانی که در آنجا ساکن نیستند از آنها بی‌اطلاع هستند. این مفاهیم که گنجینه پربهایی است برای کسانی که در شهر زندگی می‌کنند و جز خیابان

۴. خواننده توجه دارد که مقصود نگارنده، نامگذاری جدید و یا تغییر نام یک خیابان، محله، کوچه، مدرسه، مسجد و پایگاه جدید الاحداث نیست..

۵. کمتر توجه کرده‌ام که وقتی گذشتگان ما نام دخترشان را «خیری» می‌گذاشتند به چه معنا بوده است؛ «خیری نام یک رده بزرگ از گلهای زیبای ایرانی است و از جهتی گل خیری زرد نشانه ایزد رام است. گل خیری یا نام خیری روی دختر، نشانه ثروت و دارائی و زر و زیور بوده، خوش‌شگون است...» (عمادی - دوازده گل بهاری، ص ۵۵-۵۷).

۶. نک: مجیدی، عنایت‌الله، پیشینه حضور رشوندها و قراگوزلوا در قزوین و رودبار الموت/ مقالات قزوین، دفتر پنجم.

۷. ورجاوند، پرویز، سیمای تاریخ و فرهنگ قزوین/ تهران: نشر نی، ۱۳۷۷، ج ۱، ص ۱۱۲.

اسفالت شده و چهارسو و گذر و کوچه و میدان ندیده‌اند، مفهومی ندارد. نامهای شهرستانها و دهکده‌های کشور نیز جزء نامهای جغرافیایی طبقه‌بندی می‌شوند و اینها خود نیز خزینه‌ای از گوهرند. پایتخت‌نشینان نه از این نامها اطلاع دارند و نه ارزش آنها را می‌دانند»<sup>۸</sup>

و نیز:

«نام‌های جغرافیایی، واژه‌هایی هستند که بار معنای تاریخی و ویژگی‌های قومی و پیشه و کار و آئین مردم آن ناحیه را با خود به یادگار دارند و از اسناد زنده در زبان و گفتار مردمان به‌شمار می‌روند»<sup>۹</sup>.

بهرحال می‌توان انتظار داشت که در آینده، پژوهشگران حوزهٔ زبان‌شناسی بنابر وظیفه‌ای که بر عهده دارند — و پیش از آنکه این زبان دستخوش تغییر و دگرگونی جدی شود — در این وادی قدمهایی بردارند و معانی زیبایی را که در این نامگذاریها، چه از لحاظ زبان‌شناسی و چه از لحاظ تاریخی و جغرافیایی، نهفته است، آشکار کنند و موجب انگیزهٔ بیشتری در مردم برای حفظ این نامها شوند<sup>۱۰</sup>. علاقه‌مندم در اینجا با چند مثال از نامهای جغرافیایی و واژه‌های متداول در منطقه الموت که به ظاهر نامفهوم و یا ناخوشایند به نظر می‌رسند، مقصود را بیان کنم. پیش از آن توجه می‌دهم آنچه در باب معانی این نامها آورده‌ام، ممکن است با موازین علمی ریشه‌شناسی و زبان‌شناسی و نیز با معانی داده شده، مطابقت کامل نداشته باشد، اما می‌توان آرزو داشت که این نوشتهٔ کوتاه مایه و انگیزه‌ای برای پژوهشگران علاقمند در این منطقه خاص تلقی گردد و راهی برای حفظ این گنجینهٔ پر بها بگشاید<sup>۱۱</sup>.

۱. **آسمان سو:** قُلَّةٔ کله قند مانند که رو به آسمان سرفرازی می‌کند. نام دیگر آن طاق‌سر است و در زیر آبادی خشکچال در ملک توان واقع شده است.

۲. **آیمان (کوه):** مانند آیینه؛ مانند آینه صاف و سُرو و یکپارچه. کنایه از کوهی که نسبت به کوههای اطراف خود برتری و خدایی دارد. به عبارتی، کوهی که از بلندی آن می‌توان به سهولت همهٔ مناطق پیرامون آن را دید. گویی آینه سکندر است<sup>۱۲</sup>؛ نام کوهی است شکوهمند که مابین درهٔ رودخانهٔ کل‌ساروی اوان و روستای زواردشت و مشرف بر دریاچه اوان. در تصاویر زیبایی که از دریاچهٔ اوان ارائه شده، عظمت این کوه را می‌توان مشاهده کرد.

۸. ستوده، منوچهر، البرزکوه.../ تهران، بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار، ۱۳۸۹، ص ۲۴.

۹. عمادی، عبدالرحمن، فره‌گان.../ رشت: گیلکان، ۱۳۸۹، ص ۱۰۷.

۱۰. البته در اینجا خُرسندی خود را نیز پنهان نمی‌کنم، آنگاه که می‌بینم فرزانه‌ای — مقصودم استاد عبدالرحمان عمادی است — به سهم خود و با درک اهمیت موضوع و صرف عمر بی‌همتای خویش چندین هزار لغت، شعر، مثل، لغز، نام‌های جغرافیایی و کسان، داستان، قصه و شعرهای سرود مانند کوهستان‌های دیلمی را گرد آورده است. عمرش دراز باد.

۱۱. با ارج نهادن به کوشش‌های ذیقیمت استاد عبدالرحمن عمادی و برخی دیگر از علاقمندان این موضوع، امیدوارم که روزی آرزوی دوست فاضلم دکتر اسماعیل شمس مینی بر تألیف **دانشنامهٔ اعلام جغرافیایی ایران** جامع عمل پیشود.

۱۲. آیینة سکندر، جام می است بنگر/تا بر تو عرضه دارد احوال ملک دارا (حافظ).

۳. **آسپُرد، آسپُرد، آسپُرد، آسبُ مرد، آسپه مرد** (با تلفظ‌های مختلف معانی مختلفی هم خواهد داشت): به نظر می‌رسد نام این روستا، که از آبادیهای ناحیه لاله بشم سفلی رودبار است، یادآور نام‌های کهن و پرمعنای باشد و باید از دو جزء اسپه، اسبه (اسب) و مرد تشکیل شده باشد؛ پژوهشگران درباره پیشینه این واژه (اسپه و مرد) تحقیقات سودمندی انجام داده‌اند. از جمله آنها استاد عبدالرحمن عمادی است که در جای جای آثار خود به بررسی آن پرداخته است. از جمله معانی که از واژه اسپه و اسبه برشمرده‌اند اینکه آن صورت دیگری است از اسفندیار و اسفند؛ نامی که بر پسران می‌نهادند. معنای دیگر دیلمی آن نامی است که بر میش، گوسفند و بره می‌نهادند. بخش دوم این نام ظاهراً از مرده یا مرد بوده که یکی از نامهای دیلمیان قدیم، مرده یعنی مردم و دارندگان آیین مرد در سرزمین مرد و مردانگی بوده و نامی از نامهای سفیدرود است. که شاخه‌ای از آن شاهرود رودبار الموت است. سرانجام نامی است به یاد نام مردم (مرد = مرده = (مردی) یا دیلمیان<sup>۱۳</sup>. همچنین این نام جای می‌تواند با واژه اوستایی spas به معنی مراقبت و نگاهبانی پیوند داشته باشد به ویژه که این مکان، برای دیلمیان منطقه‌ای مرزی بین دو ناحیه به شمار می‌آمده است نیز با spāda سپاد اوستایی به معنی لشکر یا سپاه می‌تواند مرتبط باشد. این را نیز در تأیید قدمت نام این روستا بیفزاید که در مجلد نخست کتاب التدوین رافی قزوینی (۵۵۵ق/۶۲۳ق) آنجا که جنگ شاپور ذوالاکتاف با دیلمیان را گزارش می‌دهد از نام این روستا با ضبط (اسمرد) نام برده است. واسپه مرد و اسپه ران، که مسکن و موطن سپهسالاران و سرداران ولایت لمسر است، در تاریخ گیلان و دیلمستان (ص ۴۷۴) میرظهیرالدین یاد شده است.<sup>۱۴</sup>

۴. **آلموت Alamut**: نام قلعه مشهور و تاریخی در شمال روستای گازرخان رودبار الموت شرقی. این نام در برخی منابع کهن مرکب دانسته شده از آله (آله) و آموت. دو معنای تا حدی متفاوت از هم، برای آن داده شده است.<sup>۱۵</sup> معنای نخست: جزء اول، آله: عقاب. جزء دوم: آموت: آشیان = لفظاً **عقاب آشیان** یا **آشیانه عقاب**. این معنا اسماعیلیان الموت را خوش آمد و از آن سود بردند. اما معنای دوم، که منابع کهن‌تر ذکر کرده‌اند: جزء اول، آله: عقاب. جزء دوم، آموت: آموخت (از فعل آموختن در زبان دیلمی). بدین معنا الموت

۱۳. عمادی، عبدالرحمن، بی. بیه، بیخ بودن‌ها و بودش‌ها.../ رشت، گیلکان، ۱۳۸۹، ص ۱۹۷؛ همو، چندصد نام دریای خزر. تهران: نشر آموت، ۱۳۸۹، ص ۴۴۶، ۳۹. صفحات دیگر، و نیز تاریخ گیلان و دیلمستان/۴۷۴

۱۴. در روزنامه خاطرات عین‌السلطنه قهرمان میرزا ضمن وقایع ۱۳۳۸ق، ج ۵۶۰/۸۷، آمده: «اسب مرد: به اتفاق رفعت‌السلطان و اسمعیل‌خان «اسب مرد» رودبار که تا شهر چهار فرسنگ است رفتیم. از تمام خالصه رودبار این یک ده برای دولت مانده که اجاره رفعت‌السلطان است. شکارگاه خوبی است، عمارتهای خوبی دارد که اگر درب آن بسته شود دیگر هیچ راه ندارد و تمام زندگانی رعیت همانجا جمع است و محتاج خارج نیست.

۱۵. در پژوهشهای جدید برای الموت معنای دیگر هم داده شده؛ استاد عمادی: یکی از معنای نامواژه آله موت: عقاب مادر، همچون بنیاد و مادر و مادر بازاها به مفهوم **سی مرغ** می‌شود که مادر و آموزگار زالزر بود (چند صد نام دریای خزر، ص ۴۷۲)؛ ابوانف هم معتقد است که نام آلموت، برگرفته از نام قوم اوتیان است که در گذشته در این منطقه زندگی می‌کرده‌اند (تاریخ هرودت، ترجمه هدایتی، ۱۳۳۹، ج ۳، ص ۱۹۲).

یعنی جایی که عقاب آموخت یا نشان داد. سند تأیید این معنا، گزارش‌های تاریخی است مبنی بر اینکه آنگاه که یکی از پادشاهان جستانی رودبار الموت، خواست قلعه‌ای را بنا کند، عقاب دست‌آموز خود را پرواز داد، بدین نیت که هر کجا که فرود آمد، در همانجا قلعه بسازد. عقاب، به کوهی که اکنون قلعه الموت ساخته شده، فرود آمد و او دستور بنای قلعه را در ۲۴۶ق داد؛ قلعه‌ای که در ۴۸۳ق حسن صباح پیشوای اسماعیلیان ایران نیز بر آنجا تکیه زد. افزون بر این گفته شده است عقاب بر بلندای این کوه لانه داشت و بچگان خود نیز در آنجا تعلیم می‌داد. با این توضیح، الموت، یعنی مکانی که عقاب نشان داد؛ مکانی که عقاب بچگان خود را در آنجا تعلیم داد.<sup>۱۶</sup>

۵. **اَوْرَزْ:** البرز؛ بخشی از رشته کوه معروف البرز بین الموت و طالقان (از جانب جنوب).

۶. **اَوَانُ:** مرکب از «اَو» به معنی آب و «وان»، محل آب. نام روستایی کهن و دریاچه‌ای زیبا به همین نام در منطقه. قدیم‌ترین مأخذی که در آن نام اوان ذکر شده کتاب «سیدنا حسن صباح<sup>۱۷</sup>» است، آنجا که به واقعه خواجه نظام الملک اشاره دارد. باید توجه داشت برخی نسخه‌های دستنوشته این اثر، اوان به اشتباه «اران» نوشته و خوانده شده است.

۷. **اَوْرَس:** واژه کهن به معنی سرو کوهی است. همچنین ورس vurs ثمر و بار سرو کوهی باشد (برهان قاطع)؛ نام جنگل‌های اورس در الموت است. شاید از نظر لغوی به معنی آب رس باشد، بدان سبب که این سرو ریشه طولانی برای رسیدن به آب می‌دواند. در اوستا *īhapvrs* نام نوعی گیاه است. در بلوچی به صورت *apurs* در کردی به صورت *āvrist* و در خراسانی به صورت *ors* در معنای سرو کوهی آمده است.<sup>۱۸</sup>

۸. **بُستنه‌با:** باغ و بوستان؛ محلی در ملک دشت (یا ملکه دشت)، نزدیک شهرک الموت و ظاهراً متعلق به اهالی معلم کلایه است.

۹. **بیدلان:** محلی بر بالای کوه و مقابل روستای باغ دشت، که ملاقران بن رمضان باغ دشتی مشهور به بیدل رودباری، شاعر و مقتل‌نویس قرن ۱۳ق در آنجا پناه می‌جست و به دور از قیل و قال روستا، کتاب ماتمکده در مصائب اهل بیت(ع) را سرود و بدین مناسبت، آن کوه را کوه یا تل بیدلان می‌گویند.

۱۰. **تارو = تارود:** نام رودخانه‌ای است که از منطقه تارولات (به همین صورت تلفظ می‌شود، یعنی لات تارو) آغاز و به اندج‌رود می‌ریزد. معنای لغوی آن در نزد اهالی ته‌رود و سرچشمه رود است که از منطقه تارولات سرچشمه گرفته است و به سبب آنکه منطقه‌ای بسته و پیاله شکل و آخرین حد منطقه الموت و شمال ایران است، به این نام خوانده شده است. از جمله ضبط‌های جوینی در تاریخ جهانگشا تاهرو =

۱۶. جوینی، تاریخ جهانگشا/ ص ۲۷۱/۳؛ به نقل از تاریخ جیل و دیلم تألیف ۳۷۷ق؛ جامع‌التواریخ، رشیدالدین فضل‌الله همدانی، تصحیح دانش‌پژوه، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی، ۱۳۵۶، ص ۱۰۴؛ آثار البلاد فی اخبار العباد، ذکریای قزوینی، بیروت، دارصادر، ص ۳۰۱-۳۰۲

۱۷. رشیدالدین فضل‌الله همدانی، جامع‌التواریخ.../ تصحیح محمدتقی دانش‌پژوه، ص ۱۱۰؛ زبده‌التواریخ کاشانی، ص ۱۴۶، ۱۶۹؛ جامع‌مفیدی/ ۶۷/۱

۱۸. حسن‌دوست، محمد، فرهنگ ریشه‌شناختی زبان فارسی/ تهران: آثار، ۱۳۹۳، ص ۳۲۴.

تاهرود) است.<sup>۱۹</sup> استاد عمادی برای تارو معنای دقیق‌تری قائل است. تاره Tarah یعنی تغار و کاسه گلی و لعاب‌دار بزرگ برای آب و مایعات. در دیلمی (Taha'r) یعنی: ظروف و کوزه مخروطی شکل بزرگ برای پر کردن آب و آوردن و نگاهداشتن آب و مایعات. تاره = Tarah؛ تاره نام کوهی در (قره طاغ)<sup>۲۰</sup> نیز هست.

۱۱. **تَلاب یا تَلو:** از دو جزء: تَل به معنی تلخ و اَو به معنی آب = آب تلخ. تأکید بر اینکه آب چشمه مورد نظر بسیار تلخ است. در کردی نیز تال به معنای تلخ است. در کتاب عین‌البکاء که در همین روستا در ۱۲۰۳ق کتابت شده، تلاب از روستاهای میان ولایت رودبار الموت است.<sup>۲۱</sup>

۱۲. **تَوَان:** در برخی گویش‌ها، این واژه به عنوان اسم مکان بسیار به کار رفته است: از «تَو» و «آن» است؛ «تَو» به معنی تاب، تابش آفتاب، برکه، سنگ، سنگلاخ، مُغاک، گودال (خواه در زمین و یا غیرزمین)، جایی را که آب در آنجا مانده باشد. حرف دوم «آن» پسوند مکان است. برای استقلال معنای واژه «تَو»، برخی نام آبادی‌ها را در اینجا به یاد می‌آوریم: توآباد (نام دهی در خرقان شرقی)، تومان (نام محلی در رودبار)، تومان چال (واقع در منطقه الموت). باید توجه داشت در زبان فارسی کنونی، توان به معنی قدرت، توانائی و توانا به معنی قادر؛ کسی که از عهده کاری برآید، نیرومند و مقتدر است. بدیهی است که بدین معنا، نه توان و نه توانا، هیچ کدام نمی‌تواند اسم مکان نامیده شود.<sup>۲۲</sup> بنابراین در اینجا توان (تو + آن) به معنای جای برکه، مغاک و یا محل نخستین تابش و طلوع آفتاب خواهد بود. توان را در کردی تَوَن تلفظ می‌کنند. اگر این شکل تلفظ [تَوَن] را در دوران‌های گذشته برای این آبادی بپذیریم، شاید بتوان ادعا کرد که خواجه نصیر (خواجه کاینات به قول اسماعیلیان) تألیف کتاب شرح رساله معنییه خود را در اوایل جمادی‌الآخر ۶۴۳ق، در همین آبادی زیبای توان یا تَوَن که در نزدیکی قلعه الموت واقع شده تألیف فرموده است.<sup>۲۳</sup> نه در تون خراسان. زیرا به استناد طالع‌نامه کیخسرو ساخته ۶۳۲ق<sup>۲۴</sup>، قطعاً خواجه بعد از ۶۳۰ق در الموت بوده است. این را نیز بیفزاییم که «تَو» در منطقه رودبار الموت به معنای تاب یعنی (تاب خوردن)، مجازاً به زمین غیرمسطح، ناهموار و یا محلی که در سرایشی کوه قرار گرفته است، بکار می‌رود. ورتوان (نام یک آبادی در رودبار) هم نزدیک به همین معنا است. در باب رابطه معنایی تون در خراسان و توان در دیلم، استاد عمادی چه زیبا سروده است:

۱۹. جوینی، تاریخ جهانگشا/ تصحیح محمد قزوینی، لیدن: ۱۳۵۵ق، ج ۳، ص ۲۷۲.

۲۰. عمادی، عبدالرحمن. لامداد، ص ۲۲، ۳۰.

۲۱. عین‌البکاء/ تألیف علی‌نقی ابن ملاحمد بروجردی کاشانی و نستعلیق یعقوب علی ابن رمضان ساکن تلاب مورخ ۱۲۰۳ق.

۲۲. برخی اهالی معتقدند که به علت آن که [توان] اولین روستا بوده است این روستا نام توانا به خود گرفته است که به مرور به «توان» تبدیل شده است! (مردم‌نگاری الموت. تألیف علی‌اکبر حمیدی، تهران: سازمان میراث فرهنگی، ۱۳۸۴، ص ۴۰ و ۴۲).

۲۳. نک: روضه تسلیم (تصویرات)/ تصحیح و پیشگفتار سیدجلال حسینی‌بدخشانی، تهران: میراث مکتوب، ۱۳۹۴ ص پانزده.

۲۴. مجیدی، طالع‌نامه کیخسرو.../ در کتاب پژوهش‌های ایران‌شناسی (آفرین‌نامه) ج ۲۰، به کوشش نادر مطلبی کاشانی، تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار، ۱۳۸۹، ص ۶۰۳.

زتون، معنا (توان) در دیلمانی است (تونستن) را توانستن نشانی است<sup>۲۵</sup>

۱۳. «جتان»: ممکن است برگرفته شده از نام طایفه «جت» یا «جوت» باشد.

۱۴. جرد: معرب «گرد» و گرد پسوند است و در آخر اسماء امکنه می‌آید، به معنی شهر و آبادی و ملک؛ مانند دستجرد (دستگرد)؛ رزجرد (رزگرد) به معنی آبادی رز (انگور).

۱۵. چری بُن: زیر آبشار؛ محلی در الموت.

۱۶. خرتو؛ خرتو: در زبان دیلمی به معنی خورتاب است، و در کردی به معنای خوره‌تا؛ جایی که نخستین اشعه خورشید به هنگام طلوع بر آنجا می‌تابد. خُر کردن، از همین واژه است، به معنی چیزی را رو به خورشید پهن کردن تا خشک شود.

۱۷. خنجر بُلَاح، خنجر بولاق = خنجر بولاق: خنجر، جز معنی روشن آن، معانی دیگر هم دارد: سخت کوش، ماهی، ابرو، محراب، سبزه. در ترکیب، واژه خنجر دارای معانی زیر است: خنجر زر (کنایه از سر زدن آفتاب)؛ عمود صبح؛ زرافشان؛ خنجر فلک (کنایه از دمیدن صبح، طلوع آفتاب). و بولاق در ترکیب چشمه آب را گویند، چون استی بولاق (چشمه آب گرم) و یا ساوجبلاغ (چشمه آب سرد). با توجه به موقعیت جغرافیایی این روستا، که از نخستین روستاهایی است که در گردنه رودبار واقع است و آب تأمین کننده آن، از دل کوهی شیار مانند بیرون می‌آید، روستای خنجر بولاق را می‌توان به معنای چشمه‌ای که از ستیغ کوه شیار مانند جاری است، دانست.

۱۸. درگ: این نامجای بسیار کهن است و دارای معانی گوناگون. با توجه به موقعیت جغرافیایی این محل به چند معنای آن اشاره می‌کنیم. چنانچه این نام با واژه اوستایی darvga پیوند داشته باشد به معنی مکانی بلند و دراز و طولانی است. همچنین با در، دربند، درگاه و تنگه و گذرگاه سنگر مانند می‌تواند مرتبط باشد که ویژه کوهستان‌های مرزی ایران در البرز و قفقاز بود. همچنین از پادگانهای لشکری مرز و سرزمین (مرز، مرد) یا دارالمرز دیلمستان و دربند بوده و اهمیتی ویژه داشت. همچنین دلیک، دریک، دریگ منسوب به هر گونه مرغ شکاری همانند عقاب، شاهین، هما، تریگ است که این تریگ در دیلمی نامی از نامهای عقاب زرین و بسیار تیزرو است.<sup>۲۶</sup> درگ در برهان قاطع، به معنی محل و راه میان دو کوه و راه سخت و تنگ آمده است.<sup>۲۷</sup>

۱۹. دزدپس رزگرد: پشت قلعه رزگرد؛ نام قسمتی از کوهی که جاده سیمیار رودبار از پشت قلعه روستای رزگرد می‌گذرد.

۲۰. دزدک سر یا دزدک سر<sup>۲۸</sup>: این نام حکایت از وجود قلعه‌ای در بلندای کوهکی در آنجا می‌کند، به

۲۵. عمادی، دیلمون پاری/ ص ۴۹.

۲۶. عمادی، چند صد نام دریای خزر/ تهران: نشر آمو، ۱۳۸۹، ص ۱۵۰، ۲۷۶، ۲۷۹.

۲۷. نیز نک: عمادی، عبدالرحمن، لامداد، ص ۱۰۰.

۲۸. واژه «دز» که با نامهای جغرافیایی ترکیب شده است در لهجه‌های محلی کوهستان البرز «دزد» تلفظ می‌شود، مانند «دزدبن» یعنی گذر زیر

عبارت دیگر این جایگاه، محل دفاعی بوده است برای حفظ و صیانت محل و مردمان آنجا، پس نامی افتخارآمیز است.

**۲۱. دینه کوه:** این نام جای، مانند نینه رود، نینه کوه کاربرد دارد. اصولاً نام روستاهایی است که در آخرین حد کوه یا دامنهٔ آخرین حد کوه مرزی بین دو منطقه واقع شده باشد؛ دین یا دینه کسی را در آوردن. یعنی ته عقیده و فکر پنهانی کسی را آشکار کردن. این نامگذاری خود یادآور سختیها و مرارت‌هایی است که ساکنان چنین مکانهایی برای ارتباط و تأمین دیگر حوائج زندگی متحمل می‌شوند. با اینحال سرزمین خود را به هر دلیل پاس می‌دارند.

**۲۲. دولوکان، دولکان:** از دو + لکا + ان. لکا به معنی سوراخ، ورودی به قلعه و ساختمان؛ نام پاسگاه و محل مراقبت در اندر ورود آلموت است که در دل سنگی بزرگ به صورت دو اتاق بزرگ ایجاد شده و مشخصهٔ ظاهری آن داشتن دو ورودی است؛ در اینجا سزاوار یادآوری است که ایجاد چنین مکانی در دل سنگی خارا مانند، از ارادهٔ استوار مردمان این منطقه در حفظ مرز و بوم خود حکایت دارد.

**۲۳. رازمیان:** محلی که در وسط چند آبادی باشد، میان محله، نام روستایی مشهور در رودبار شهرستان.

**۲۴. روچ:** واژه‌ای کهن به معنی رود؛ روچ علیا به معنی رود بالایی؛ چون اسپید روچ یعنی سفیدرود معروف، در کردی گویش هورامی روچ به معنای روز و روچن به معنای روزنه است، اکنون نام روستایی در آلموت.

**۲۵. زرآباد:** در لسان عام، زراوا (زر + آوا (آبا) = زرآباد) تلفظ می‌شود. زراوا (اهل زرآباد، زرآبادی). از جنبهٔ لغوی، زر، به معنای طلا، مسکوک طلای خالص، زرد (به رنگ زرد)، زرین، آفتاب، خورشید و پیر و کهنسال است. چنانچه به پیشینهٔ تاریخی این آبادی توجه کنیم، در مرحلهٔ نخست، در میان معانی داده شده، معنای آفتاب، خورشید و پیر و کهنسال — که شاید همگی به یک معنا تعبیر شود — بیش از دیگر معانی زر، جلب توجه می‌کند؛ «پیر»، مرد دانا، عاقل و کامل و پاکیزه در فرهنگ دینی و عرفان ایرانی ما، پیشینه‌ای دراز دارد. بر این اساس، می‌توان احتمال داد که زرآباد به معنای جایگاه و آبادی پیر مقدس و کهنسال؛ به تعبیری دیگر جایگاه گنج معنوی است. گواه برای چنین نامگذاری، می‌توان به زرخانی = چشمهٔ پیر، چشمه‌ای مقدس در الموت؛ «پیر کوه» در دیلمان، جایگاه مردی وارسته، اشاره داشت<sup>۲۹</sup>. آنچه این فکر را قوت می‌بخشد این است که بدانیم، بنابر مسموع، برخی اشیاء و آثار کهن به دست آمده در این منطقه — بر اثر کاوشهای غیر قانونی — و تعلق آن به دورانهای بسیار کهن تاریخی و نیز وجود چند مکان مقدس و بقعهٔ قدیمی، این مکان را برای مردمان دیندار و دوستدار معنویت، همواره در خور ستایش و احترام قرار داده است.

---

قلعه و یا «دزدپس‌رزگرد» یعنی پشت قلعهٔ رزگرد؛ فریا استارک بدون توجه بدین معنا، دزدپس‌رزگرد را گذرگاه دزدان دانسته است که اشتباهی فاحش است (نک، ستوده، ۱۳۲).

۲۹. در باب واژهٔ زر و معناهای آن، خوانندهٔ گرامی را به تحقیقات ارزنده و مستوفی استاد عبدالرحمن عمادی در کتاب چند صد نام دریای خزر (ص ۲۷۳-۲۷۴) توجه می‌دهم.



و از طرف دیگر، این روستا، به سبب موقعیت جغرافیایی و بهره‌مندی از کوههای پُربرف و باران و آب فراوان و مراتع دام، و نیز قرار داشتن در مجموعه جاذب و چشم‌نواز چند آبادی کهن و دریاچه زیبای اوان، همواره برای زندگی و تولید مساعد بوده است و فعالیت در آنجا جریان داشته است.

سودمند می‌داند این را نیز بیفزاید که به رغم فقدان منابع در باب این منطقه، قدیم‌ترین منبع موجود که نام زرآباد (به همین صورت) در آن آمده و در همین روستا نیز در قرن نهم هجری کتابت شده، کتاب دستنوشته دیوان شمس اثر مولوی است<sup>۳۰</sup> و بعد، کتاب مهم تاریخ گیلان و دیلمستان میرظهیرالدین مرعشی (وقایع ۸۸۰-۸۹۴ق) است<sup>۳۱</sup>. منابع بعدی، کتاب زینة المجالس (تألیف ۱۰۰۴ق) و بحرالانساب (تألیف ۱۰۶۵ق) و نیز دو گزارش مورخ ۱۱۱۳ق و ۱۱۵۰ق که از میررضا قزوینی و سیدقوام‌الدین حسینی — از دانشمندان بنام قزوین — است که در زمان شاه سلطان حسین صفوی به این روستا سفر کرده‌اند و گزارشی از محل امامزاده قدیمی و درخت چنار خونبار مشهور آنجا، تهیه و به حضور شاه ارسال شده است<sup>۳۲</sup>. برای اساس، اینکه برخی از اهالی اعتقاد دارند که این روستا بدان سبب این نام را یافته است که فتحعلی‌شاه قاجار برای بنا و عمران آن زر خالص پرداخت، بی‌پایه می‌نماید<sup>۳۳</sup>. تأکید می‌کنم که زرآباد به هر معنای زیبایی که در بالا برشمردم، گرفته شود، نامی است کهن و تاریخی.

**۲۶. زَنَسُوج (زنا + سوج):** نام روستایی از توابع ناحیه لاله بشم علیای رودبار. زنا به معنی سرمای بسیار سخت و سوج (از سوختن) نیز به معنای سوزاندن و سوختن است: به این نوع سرما در کردی زَنَم می‌گویند. هوا سوج دارد، یعنی سردی آن مانند سوزن زدن بر بدن و صورت انسان را آزار می‌رساند، بدین معنا زنا سوج، یعنی روستایی که دارای سرمای بسیار سوزنده و سرد است که البته موقعیت جغرافیایی آن را نیز آشکار می‌کند.

**۲۷. صایین کلایه، صایین کلایه:** در نزد اهالی عموماً صَن کلایه تلفظ می‌شود. بی‌تردید نام واقعی این روستا شاهین کلایه است، به معنی جایگاه شاهین. ابدال ش به س (یا ص) و بالعکس، معمول بوده است؛ جالب است که گفته شود شاهین در گاهشماری دیلمی و در اصطلاح منجمان، آنگاه که سه ستاره در امتداد خط مستقیم قرار گیرند، شاهین نامیده می‌شوند<sup>۳۴</sup>. در این منطقه نیز، سه روستا: صایین کلایه (= شاهین کلایه) و ملاکلایه و کندانه‌سر، در ردیف هم قرار گرفته‌اند!

**۲۸. سُرخه دزدک:** دژ قرمز رنگ. اکنون نام محلی در نزدیکی روستای مزرعتین.

**۲۹. سُرخه بَشْمه، سُرخه بَزْمه:** کُتَل و گردنه‌ای که خاک آن قرمز رنگ است.

**۳۰. سَلْمَبَار (گردنه):** منوچهر ستوده آن را «سرجمع‌بار» دانسته (ره‌آورد ستوده، ص ۹۷)، این نامگذاری

۳۰. این دیوان در کتابخانه اختصاصی اصغر مهدوی در تهران نگاهداری می‌شود.

۳۱. میرظهیرالدین مرعشی، تاریخ گیلان و دیلمستان/ ص ۴۷۳

۳۲. مجیدی، تبارنامه و شهادتنامه امامزاده زرآباد رودبار/ در مجموعه مقالات «نامه الموت» زیر چاپ است.

۳۳. زندی، محمدباقر، جغرافیای تاریخی رودبار الموت (پایان‌نامه)/ ۱۳۵۳، ص ۱۴۵.

۳۴. عمادی، بی. بیه/ ص ۵۴.

احتمالاً به سبب وجود کاروانسرای در این گردنه سرد و سخت است که مسیر عبور مسافران به شمال ایران بوده است و مسافران ناگزیر به اقامت طولانی به جهت نامساعد بودن هوا در آن بوده‌اند. از دیگر سو، بخش نخست این نام یعنی «سل» می‌تواند مخفف سلد یا سرد با ابدال /ر/ به /ل/ باشد. در این صورت سلمبار یعنی انبار سردی و سرما که با توجه به موقعیت جغرافیایی این منطقه این معنی هم بی‌مناسبت نیست.<sup>۳۵</sup>

**۳۱. سمبار یا سیمبار (سیم + یار):** ظاهراً یکی از معانی آن به معنای مکانی بسیار سرد است. از آلودیهای کهن منطقه که در کوه‌پره الموت واقع شده است. نام این آبادی در زبده‌التواریخ (ص ۱۹۶) و به نقل از کتاب سرگذشت سیدنا حسن صباح، با عبارت «و به راه سیاه پشته و فوجی به راه سمبار» [صحیح: سیمبار] در رودبار [الموت] آمدند ذکر شده است.

**۳۲. سیالان:** متشکل از سه + یال + ان، به معنی کوهی است که سه گردنه یا یال بسیار برجسته دارد و به آن بازشناخته می‌شود. سیالان بلندترین کوه حد فاصل بین الموت و دو هزار تنکابن با ارتفاع ۴۲۲۵ متر (میمون دژ الموت، ص ۳۸).

**۳۳. سیاه دشت [دشت سیاه]:** به منطقه‌ای وسیع گفته می‌شود که در کنار پل شاهرود رودبار الموت واقع است. واژه سیاه، در آغاز و پایان نامها (جای‌ها و اشخاص) قرار می‌گیرد و صدها معانی دربر دارد. نگارنده به برخی از آنها اشاره می‌کنم. سیاه بییشه، سیا حاجی محمد (سپهسالار) سیا رستاق، سیاه رود، سیاکله رود، سیا محمد بهادر، جلال بن سیا مرد لیلی (سپهسالار)<sup>۳۶</sup> سیا مرد جلالی لیلی، سیاه پوشان، سیاکل، سیاه‌گاش، سیاه گیلان، سیاه باز، سیاه کوه، سیاکویه، سیاه (نام اسب اسفندیار)، سیاه آب (مرورید که رنگ او به سیاهی زند)، سیاه بادام (کنایه از چشم معشوق)، سیاه (شاه)، سیاه به معنی شیر، کوه ملک سیا... جالب است اضافه کنم که در فرهنگ اساطیری، بهمن (یعنی نیک‌اندیش) که یکی از امشاسپندان است با اسب سیاه ظهور خواهد کرد. بنابر تحقیقات استاد عمادی آشکار می‌شود که در فرهنگ غنی ایرانی، حتی برای یک واژه یا رنگ سیاه — که ما به آسانی از کنار آن می‌گذریم — چه معانی و مقاصدی نهفته است؛ «واژه سیاه و سیاهی معنای ارجمند داشت و سنگستانی در کوههای البرز و قفقاز جای آن (درگ سالاران) بود. از این رو (بروانان) را با یکی از معناها و نامهای دیگرشان (سیاسیگان: سیابچه) می‌گفتند که در تاریخها آمده است. سیاسیگان یعنی اسواران و سپاهیان سیاه‌جامه در سنگستان و سنگر و پاسگاه‌دار سیستانی یا دیلمی... که گواهی از دوران مادها می‌شوند... نام دختران و پسران دامدار کوهی را سیاه می‌نهادند و سیاه‌گالش، اسطوره‌ای برتر از انسان را پاسدار دام‌های اهلی و جنگلی می‌انگاشتند که چیزی همانند گئوس (یا درواسب) اوستایی بوده است».<sup>۳۷</sup> این نام را حتی گاه نمی‌توانیم در معنای لغوی آن در نظر بگیریم و شاید ریشه در فرهنگ گذشتگان دارد که

۳۵. با توجه به تلفظ کنونی «سَلْمَبَار» آن را نباید با «سَلَم» به معنی سرو اشتباه گرفت.

۳۶. سیاد مرد جلال، یعنی جلال سیامرد. جلال بن سیامرد لیلی: جلال‌نام خود او، سیامرد نام پدرش و لیلی منسوب به لیل که یکی از دهکده‌های لاهیجان است (تاریخ گیلان و دیلمستان، ص ۱۸۲ و ۴۸۴).

۳۷. عمادی، چند صد نام دریای خزر/ ص ۱۴۹-۱۵۰، ۳۴۸.

نهایتاً به معنی شهر، پادگان و حدّ مرزی بین دو منطقه است.<sup>۳۸</sup> بنابر آنچه اجمالاً و تنها از معنا و کاربرد واژه سیاه برشمردیم، دریغ است که از این فرهنگ پر بار خود، غفلت ورزیم و از نامگذاری‌های کهن پیشینیان، سود نبریم.

**۳۴. شاتان:** چنانچه «ان» را پسوند مکان در نظر بگیریم، شات همان شاد و خرم کنونی [یا جای خرم] در زبان فارسی است که در متن‌های پهلوی به صورت شات به همان معنای شاد و خرم است. همچنین این واژه در فارسی باستان نیز شیآتۀ šiyāta به همین معنی کاربرد داشته است. براساس تحقیق نگارنده، میمون دژ بر بلندای این کوه ساخته شده است. جالب است حمدالله مستوفی در ظفرنامه برای این جایگاه، همین معنای شاد و خرم را خواسته است: بر این جان‌فزا قلعه دلگشا/ نگردد ز دشمن کسی پادشا. کهن‌ترین نسخه‌ای که در آن به این نام‌جای اشاره شده است، نسخه‌ای است مربوط به ۷۳۸ق که تصریح دارد نوشته‌ی علی ابن حسن بن الرضی الحسنی الحافظ است و به دستور مولانا شمس‌الدین آوی در شهر سلطانیه نوشته شده است. ثبت این نام‌جای در این نسخه به صورت شاته آن آمده است.<sup>۳۹</sup> قلعه شاتان با ارتفاع ۱۷۵۰ متر بالاتر از قلعه الموت است و به همه قلعه‌های موجود در منطقه اشراف و دید دارد. درخور توجه است که شاتان، نام قلعه‌ای در دیار بکر نیز هست.<sup>۴۰</sup>

**۳۵. غوره در:** نام روستا و چراگاهی در نزدیکی باغ دشت؛ محل تلاقی رود الموت و رود طالقان در دره شیرکوه، در جنوب غوره در واقع است. نام این مکان در مجمل رشوند (ص ۳۳)، مجموعه ناصری (مجلد ۴/۶۴) و تعلیقات جهانگشا جوینی (۳/۳۹۳) در ردیف آبادیهای رودبار بشمار آمده است.

نام‌جای «غوره در»، غوره، از غور که در زبان پهلوی qwrg به معنی آتشگاه (آهنگری و مسگری) شاید غوره در، یعنی دره یا دروازه آتشگاه؛ غورگاه: جای فرو رفتن آب، محل غور، منزل، جایگاه (معین، ۲/۲۴۵۰). شاید کوره kūrā [پ. مانوی qwrg اکدی kūru به آتشگاه (آهنگری و مسگری) از همین واژه غوره باشد (معین، ۳/۳۱۲۱). کورکه (دهکده‌ای بر لب آب سفیدرود<sup>۴۱</sup>)، کوره رود، کوره معدن، کوردشت نزدیک به همین معناست.<sup>۴۲</sup> کوره در فرهنگ سخن، به معنی روستای کوچک و دورافتاده و خرابه با امکانات ناچیز؛ راه باریک و دورافتاده که عبور از آن معمولاً دشوار است.

**۳۶. فرندج یا خرنندژ:** به معنی دژ خورشید؛ دژ خورشید در بلندای روستای کوچنان الموت واقع است.<sup>۴۴</sup> این مرکز دفاعی، که ظاهراً توسط اسماعیلیان الموت ساخته شده، برای حفاظت از موقعیت شاتان در منطقه

۳۸. همو، عمادی، ص ۱۳۰.

۳۹. اهل الموت، این واژه را «شاهتان، شاهتون» می‌دانند به معنی شاه‌نشین.

۴۰. مجیدی، میمون دژ الموت/ تهران: ۱۳۸۵، ص ۱۵۳-۱۶۰، چاپ حروفی و عکسی.

۴۱. مرحوم سلیمان احمدی دیکینی با آوردن آب شاهرود به این مکان، به نوبه خود بر رونق و آبادانی آنجا افزود.

۴۲. میرظهیرالدین مرعشی، تاریخ گیلان و دیلمستان/ ص ۲۱۹.

۴۳. حمدالله مستوفی، نزهة القلوب، تصحیح لسترنج، ص ۴۵، ۸۸، ۲۰۲.

۴۴. رشیدالدین فضل‌الله، جامع‌التواریخ/ص ۱۲۲.

تارولات از جانب شمال کوه لانه‌سر بوده است. همچنین بخش نخست این نام‌جای یعنی فرّ یا خرّ می‌تواند مخفف فرّه و یا خورّه زبان پهلوی باشد، به معنای شکوه، عظمت و...

**۳۷. قسطنین؛ قوسطنین، قستین:** در منابع قدیم‌تر این نام جای به صورت قسطنین یا قوسطنین آمده است. ظاهراً جزء اول: قُسط، معرّب کُست kust است و جزء دوم: «ین» پسوند مکان، به معنی مرکز یکی از نواحی جغرافیایی منطقه. دو روستای دیگر در رودبار به نام قسطنین می‌شناسیم. قسطنین‌رود که مقید به رودی است که از کنار آن می‌گذرد، دیگری قسطنین‌لار که به سبب نزدیکی قلعه لار واقع در کوه‌قلعه بدان باز شناخته می‌شود.

**۳۸. کاتوپره:** نامی است برای یکی از نواحی ششگانه رودبار. با توجه به موقعیت جغرافیایی این ناحیه، معنایی که برای آن می‌توان ارائه کرد این است: کا = مخفف کوه + تو = میان، داخل + پره = دامنه و بلندی کوه (مقابل کوهپایه). بدین توضیح اجمالی، کاتوپره، یعنی بخشی از دامنه بلند و میانین منطقه رودبار، که بدین توصیف، حدود و ثغور این ناحیه معلوم می‌شود و از دیگر مناطق پیرامون خود متمایز.

**۳۹. کافرکش:** واژه «کافر» دارای معانی بسیار است. به نظرم در این نامگذاری مناسبت روشنی نهفته است. جهت توضیح، نخست برخی نامهایی که در منطقه الموت از واژه کافر سود برده شده به یاد می‌آورم: کافرکول (تپه و قلّه‌ای بلند که دسترسی به بلندای آن به سختی امکان‌پذیر است)؛ کافر قلعه (قلعه‌ای استوار و سخت تسخیرناپذیر)؛ تپه کافر میران (تپه‌ای که صعود به بالای آن جان انسان سختکوش هم را به خطر می‌اندازد)؛ کافر کشک فشک (تپه دشوار و سخت روستای فشک). و در فارسی جدید: کافر نعمت = ناسپاس؛ کافر ستیز = آن که در ستیز بی‌رحم باشد؛ کافر مژه = سیاه چشم؛ کافر خوی = جفاجو. در کردی ده‌ها هم با پیشوند و پسوند وجود دارد مانند قلعه کافر و آبخار کافر.

اما معانی سوّمی هم برای کافر ذکر شده است: زمین زراعت، زمین برای کشت؛ مزرع و مزرعه (نک: کتاب ناظم‌الاطباء). حال اگر به منابع تاریخی و جغرافیایی موجود در باب روستاهای الموت رجوع کنیم، آشکار می‌شود که روستای کنونی کافرکش در منابع قدیم‌تر، در شمار روستاهای الموت قرار ندارد، بلکه از آن به عنوان **مزرعه کافرکش** ناحیه بالارودبار الموت نام برده شده است<sup>۴۵</sup>؛ مزرعه‌ای که در پای تپه‌ای سخت و دشوار واقع شده است. از اینرو شاید بتوان گفت، کافرکش، یعنی مزرعه کشت و کار دشوار، مزرعه‌ای که زمین‌های دشوار و در عین حال قابل کشت دارد به جهت آنکه در کنار رودخانه شاهرود الموت واقع است<sup>۴۶</sup>. چنانچه بخش دوم این نام‌جای را کش keš بپنداریم در این صورت مخفف کشت است. بنابراین با

۴۵. در فهرست اسامی هر ناحیه الموت، اسامی آبادیهای دارای مسکون از مزارع غیرمسکون جدا از هم گزارش شده است. این بدان معنا است که این مکان در آن تاریخ — ۱۳۵۵ ق — از مزارع آباد ولی غیرمسکون بوده است (تعلیقات جهانگشا جوینی، ۳/ ۲۹۰). در کتاب مجمل رشوند (۱۲۷۶ق) و کتابچه روستاها (۱۲۹۶ق) از این روستا و مزرعه کافرکش ذکری نیست. در باب تفاوت و سیر مزرعه مسکون و غیرمسکون، دستگروه، کشتخوان و باغ با یکدیگر نک: یادگارهای یزد، ایرج افشار، ۸۵/۲).

۴۶. برخی اهالی با توجه به کلمه کافر، معتقدند که در این روستا سنگی است که محل جنگ با کافران بی‌دین بوده است. به همین سبب آن را کافرکش نامیده‌اند.

معنی کافر به معنی مزرعه همخوانی دارد. ضمناً اگر آن را کَش kaš تصور کنیم به معنی مزرعه است که در کشاله یا دامنه تپه‌ای بزرگ واقع شده است.

۴۰. کلايه: محل، ده، جایگاه؛ باغ کلايه یعنی جایگاه باغ.

۴۱. «کمان گوش»: یعنی قارچ؛ با ترسیم شکل ظاهری و هلالی آن، ظرافت و دقتی را که در این نامگذاری ملحوظ شده است، می‌توان دریافت.

۴۲. کوشک: تلفظ قدیم در فارسی به گاف فارسی و واو مجهول و فتح شین گوشک gōshak بوده است نه کوشک که امروز تلفظ می‌شود. معنای آن: جای بلند، قصر رفیع و مشکوی. وجود چند آرامگاه در گوشه و کنار این روستا، و توجه به چگونگی دفن مردگان و اشیاء درون مزار، که مواردی از آن مشاهده شده است، و نیز وجود شماری از سنگ مزار از نوع سنگهای آذرین مزین و نوشته‌هایی به خط کوفی، همراه با موقعیت جغرافیایی چشم‌نواز و مصفاي آن، همگی حکایت از این دارد که این روستا از محله‌های کهن منطقه بوده است. این آبادی در نزدیکی دریاچه اوان واقع است.

۴۳. کوه پره: به معنی ستیغ و دامنه‌های بالایی کوه، قسمت‌های نوک کوه بلند (مقابل کوهپایه = بُن کوه)؛ در زبده‌التواریخ (ص ۱۴۵) آمده: و دهدار ابوعلی زواری که داعی سیدنا بود... از ولایت طالقان و کوه بره [پره] ولایت ری مردم بسیار دعوت [کرد].

۴۴. کینه خاص یا کینه خاس یا کینه خاذ: کینه: ریشه؛ خاص، خاذ، خاس: کوه یا مکانی که فاقد علف و درخت است؛ نام یک آبادی در الموت.

۴۵. گازرخانی، گازرخان<sup>۴۷</sup>: جای تعجب است اما گفتنی است که نام این روستای کهن و تاریخی و با موقعیت خاصی که دارد و در پای قلعه مشهور الموت واقع شده، در هیچ یک از منابع موجود پیش از دوران صفویه دیده نمی‌شود. یا این بنده تاکنون ندیده است. تنها در کتاب «سیدنا حسن صباح» از آن به عنوان «دهی در پایان الموت و یا میدان مصلی آن که در ۵۵۹ق در پای قلعه عید قیامت برگزار گشته است»<sup>۴۸</sup> یاد شده که قطعاً مقصود همین روستای گازرخانی است. در کتیبه مسجد گازرخانی که به یاد تجدید عمارت آن توسط سید رکابزین کیا بن سیدمحمد الحسینی در ۸۵۲ق نصب شده نیز نام گازرخانی نیامده است<sup>۴۹</sup>. نخستین متن مکتوب یعنی پاره برنجی سر بیرق و کتل مسجد است، که تصریحاً از سادات گازرخانی ساکن آنجا نام برده شده. تاریخ این نوشته ۱۱۲۹ق است<sup>۵۰</sup>.

نام واقعی این روستا، در تمامی اسناد مربوط به اسامی آبادیهای منطقه، گازرخانی است.<sup>۵۱</sup> از ۱۳۵۵ق و

۴۷. خانم فریاستارک به اشتباه گازرخان را قیصرخان!! شنیده و ضبط کرده است!!

۴۸. رشیدالدین فضل‌الله همدانی، جامع التواریخ/ تصحیح دانش‌پژوه و مدرس زنجانی، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی، ۱۳۵۶، ص ۱۶۴-۱۶۶-۱۶۷.

در چند رساله کهن که در کتاب میمون‌دژ الموت بازخوانی شده نیز نام گازرخانی دیده نمی‌شود.

۴۹. میرابوالقاسمی، محمدتقی، بازمانده میراث اسماعیلیه در ایران/ رشت: پیام فرهنگ، ۱۳۸۳، ص ۷۵ و ۱۵۵.

۵۰. ستوده، منوچهر، قلاغ اسماعیلیه در رشته کوه‌های البرز/ تهران: طهوری، ۱۳۶۲، ص ۹۷.

۵۱. عنوان اسناد چنین است: کتابچه دهات و خالصه و موقوفات مورخ ۱۲۹۶ق؛ مجموعه ناصری (مجلد چهارم، ص ۱۶۴)؛ فرمان ناصرالدین‌شاه

اندکی پیش از آن، آهسته آهسته گازرخان با نام دوم، در کنار گازرخانی خودنمایی و سپس جایگزین شده است.<sup>۵۲</sup>

اما گازر از لحاظ لغوی به ظاهر به دو معنا است: رخت شوی و پرنده دم جنبانک. اما خانی به معنی قنات، حوض، چشمه آب است. دهخدا در لغت‌نامه، خانی را مزید مؤخره امکنه (= پسوند مکان) هم دانسته است. چون سیاه‌خانی، چاه خانی. خان، معانی گوناگونی دارد: خانه، خان (لقب مالکان)، کاروانسرا، آتشکده، کندوی زنبور عسل. با توجه به موقعیت گازرخان، همه معانی بالا برای نامگذاری این روستا و سوسه‌انگیز است: سرچشمه‌های آب فراوان، جایگاه خان‌ها و مرکزیت برای حکمروایی در قلعه الموت، محلی مناسب برای تولید عسل (به علت وجود کوه‌های سرسبز و سر بر فلک کشیده). اما اجمالاً باید به دو نکته توجه کرد: یکی آنکه گازرخان در علوم زمین‌شناسی به معنی سوراخی در پوسته زمین که از آن گاز دی‌اکسید کربن خارج می‌شود. افزون بر این، نام جای گازرسنگ (از توابع ساوجبلاقی) نیز ظاهراً مقصود جای نوعی سنگ است که آن را گازران می‌گویند (فرهنگ معین، ۱۹۳۵/۲). سعدی در گلستان فرموده: تو پاک باش و مدار، ای برادر، از کس باک/زنند جامه ناپاک گازران بر سنگ. در اینجا گازران جمع گازر است و شاید مراد از سنگ هم، سنگ مخصوصی است «گازرسنگ یعنی سنگ گازر یا گازران». گازران نام دهی در شهرستان ساوه نیز هست. نکته دوم آنکه، دو روستا در منطقه الموت به جهت وجود گداخته‌های واقعه بسیار مهیب آتشفشان، از دیگر روستاها متمایز است. یکی روستای اندج و دوم گازرخانی یا گازرخان. چنانچه در یکی از معانی خان و خانی که آتشکده یا چشمه آتشفشان فوران شده است، توسعی قائل شویم و آن را به معنای محل آتشفشانی هم بگیریم و بین گازرخان و گازرخان هم ارتباط قائل شویم، آنگاه شاید بتوان گفت روستای گازرخان، یعنی جایگاه و چشمه آتشفشان و آتشکده (به معنای عام). چنانکه اشاره شد، این نام با موقعیت جغرافیایی گازرخان مناسبت دارد.<sup>۵۳</sup> همچنین با توجه به موقعیت جغرافیایی این روستای کوهستانی و آتشفشانی، یکی از معانی گاز و گازران (نوعی سنگ)، یعنی غار و مغاره کوه (برهان) بی‌مناسبت نمی‌تواند باشد، با این توضیح که پسوند ار/ot/. چنان که در صفت‌هایی چون گنجور، رنجور، مزدور و... دیده می‌شود پسوند صفت دارندگی است و در گازرخان هم می‌توان گمان برد که این نام‌جای به معنی جایگاه یا مرکز غار و مغاره کوه آتشفشان است.

۴۶. گریوه: به معنی گردنه؛ نام یک روستا در بابا منصور رودبار.

۴۷. لاله‌بشم: (لاله بزم) به رنگ لاله، کوهی قرمز رنگ. اکنون نام دو ناحیه از نواحی ششگانه رودبار الموت شرقی است.

مورخ ۱۳۱۲ق؛ در کتاب معالم‌الاصول کتابت در ۱۲۴۲ق (فهرست مدرسه فیضیه قم ۲۶۱/۱) بحر الانساب کتابت ۱۲۵۵ (فهرست ملک،

۴۸/۲) در گازرخانی کتابت شده است.

۵۲. مقصود در تعلیقات جهانگشا جونی است ۳۸۹/۳؛ این صورت اسامی توسط شیخ محمدعلی ثابت الموتی تهیه و در اختیار علامه قزوینی قرار گرفته است.

۵۳. برخی از اهالی معتقدند گازرخان، نام شخصی است که اول بار این آبادی را بنا کرده است (ره‌آورد ستوده، ص ۶۲).

۴۸. لامان: از لام + ان، به معنی جای برنج کاری، نام روستایی در الموت.

۴۹. لَمَسَر، لامه سر: در باب نامگذاری این قلعه از یاد برده ایم که در روزگاری دور، دو طایفه نامدار دیلمی به نام لامسالار و رشاموج از ساکنان همین قلعه ای که آن را به نام لَمَسَر یا لامه سر می شناسیم زندگی می کردند و چه بسا که این نام را یکی از دیگری وام گرفته باشد. افزون بر این «لام» در این منطقه به معنی جای برنج کاری است و لامسر بر بلندای زمینهای برنج کاری روستای رازمیان، منصورباغ و شهرستان قرار دارد.

۵۰. «مانگ، مونگ»: به معنی ماه در دیلمی است. چنانکه در اوستا «ماونگه»، به معنی ماه آمده است.

۵۱. «مرگ»: نام یک آبادی است که اکنون به همین صورت «مرگ» تلفظ می شود و ظاهراً ریشه در زبان اوستایی است. تلفظ قدیم آن به صورت مُرگ به معنی آرنج کوه و یا مکانی در نخستین سرایشی قلعه گردنه مرتفع کوه است. این معنا با موقعیت جغرافیایی این روستا که در آغاز گردنه رودبار واقع است نیز تناسب دارد.<sup>۵۴</sup> واژه اوستایی مرگه یا مرغا *mərəvā* — که برخی بر آن اصرار می ورزند — نیز به معنی مرغزار، جایی سبز و خرم است.<sup>۵۵</sup> در کردی هم مرگه به معنای مرغزار آمده و مرگه سور، یعنی مرغزار قرمز.

۵۲. نینه رود: نام رودی بزرگ که از ستیغ کوه روستای هیر و ویار رودبار شهرستان جاری است. در حقیقت این رود — افزون بر بهره مند کردن منطقه ای وسیع — نقش تاریخی مهمی را برای مدافعان و نهایتاً استواری و پابرجایی قلعه مهم لَمَسَر (یا لامه سر، لنبه سر) ایفاء کرده است. در کتاب جامع التواریخ به نقل از کتاب «سرگذشت سیدنا حسن صباح» (ص ۱۱۶)، از این رود چنین یاد شده است: «... سیدنا فرمود تا آن [قلعه لَمَسَر] را عمارت کردند و از نینه رود<sup>۵۶</sup> که در دو فرسنگ و نیم بُعد مسافت بود، جوئی در سنگ ببردند و از آنجا آب به سر دژ آوردند...». از آنجا که در این منطقه، کوهی به نام نینه رود نمی شناسیم تا رودخانه نام خود را از آن وام گرفته باشد، بنابراین، سبب این نامگذاری را باید این دانست که نینه رود، یعنی رودی که مظهر آن به صورت چشمه ها از بلندای کوه، از مردمک چشم کوه، از پیشانی کوه بیرون می آید و جاری می شود. با توجه به مظهر نینه رود که از چند نقطه نزدیک بهم فوران و رودخانه نینه رود را تشکیل می دهد،

۵۴. توجه کنید در باب این نام کهن و خوش معنا، ببینیم چه زشت مناسبتی یافته اند!! درباره معنای مرگ: ۱. زمانی که اهالی از شیراز به خرم آباد و سپس به این منطقه کوچانیده می شوند می خواهند لفظ ملک را به کار برند اما زیانشان این کلمه را درست ادا نمی تواند بکند، بنابراین نام مرگ Merg به خود می گیرد؛ ۲. در نزدیکی روستا رودخانه ای وجود دارد در زمان جنگ حسن صباح با هولاکوخان (حسن صباح در ۵۱۸ق فوت کرده و حمله هولاکوخان ۶۵۴ق بوده است) کشته ها در این رودخانه می افتند و به رودخانه مرگ معروف می شوند. در اثر گذشت زمان نام این روستا به علت نزدیکی به رودخانه فوق به مرگ معروف می شود که همان مرگ در لجه محلی است (مردم نگاری الموت، تألیف علی اکبر حمیدی، قزوین: پایگاه پژوهشی الموت، ۱۳۸۴، ص ۴۲-۴۳).

۵۵. نک: لغت نامه دهخدا؛ فرهنگ تطبیقی - موضوعی زبانها و گویش های ایرانی نو، محمد حسن دوست. فرهنگستان زبان و ادبیات فارسی، ۱۳۸۹.

۵۶. این رود در نسخه های جامع و زبده، ضبط های مختلف دارد: ته رود، نرینه رود، رینه رود، وارینه رود، دینه رود.

این نامگذاری برای مشاهده کننده معنا می‌یابد.<sup>۵۷</sup>

**۵۳. وَرَبِن:** پایین زمین ناهموار و شیب‌دار، محلی در پایین قلعه. اکنون نام یکی از آبادیهای رودبار همجوار روستای اوان.

**۵۴. وَرگیل (ور + گیل):** ظاهراً به معنی محلی در دامنه کوه، چه ور به معنی پهلو، دامنه و گیل در دیلمی به معنی پشته و تل و تپه یا کوه است و این معنا با موقعیت جغرافیایی این روستا مناسبت کامل دارد.

**۵۵. وَشْتَه:** نام روستای کهنی است در رودبار الموت شرقی که ساکنان غالب آن مراغیان هستند، با اصالت زبان و آداب متمایز؛ در باب طایفه مراغیان رودبار که در چندین آبادی این منطقه زندگی می‌کنند و براساس منابع، در قرن‌های نخستین اسلامی به این سرزمین امن وارد شده‌اند، پژوهش‌های بسیار سودمندی انجام شده است. به هر روی، باورهای کهن و زندگی ساده و بی‌آلایش و پاکیزه و نیز پابندی آنان به دین و راستگویی و راست‌کرداری، این گمان را درباره معنای نام این روستا به ذهن متبادر می‌کند که وشته همان وهیشته (vahišt) زبان اوستایی و فارسی باستان است به معنای بهشت؛ بهترین، جایی خوش آب و هوا و فراخ نعمت. همچنین شاید این نام از ریشه varəz اوستایی و فارسی باستان به معنای کشت و کار باشد که وشته صفت مفعولی از این ریشه به شمار می‌رود یعنی محل کاشته شده یا محل کشت و کشاورزی.

**۵۶. هَرَسَانَه:** به معنی مترسک؛ در مزارع برای دور کردن حیوانات وحشی می‌گذارند. حیف آمد این نام واژه را در این گفتار نیاورم.

**۵۷. هَرَانَك:** به نظر می‌رسد این نام از سه بخش تشکیل شده است: هر + آن + ک؛ هر در نام‌های کهن بسیار آمده؛ هر (نام دهی در قراباغ)؛ ابهر به معنی (هر آب: آب و هر)؛ هرآباد (نام یک آبادی در خوی). هرآب (نام دهی است)، هراه، هرات، هرارود، هرانده (دهی در اردبیل)، هراوچان و هرایجان (هر دو اسم مکان و روستا در ممسنی). در این نام‌ها بین هر و رودخانه ارتباط نزدیک و تنگاتنگ است. به‌طور مثال هرات، آب هرات از هرارود است. بیشتر این آبادیها که با هر آغاز می‌شوند در نزدیکی رودخانه قرار دارند: «هر» به معنی آسیاب. آب و هر به معنی آب آسیاب است. معنای غالب این واژه در زبانهای کردی و مادری به معنی آسیاب است: «هر» به معنی آسیاب + آن (پسوند مکان) + ک (حرف تصغیر)، بدین توضیح، هرآنک یعنی محل آسیاب‌های کوچک؛ وجود رودخانه الموت و برنج‌کاری فراوان در این آبادی و آبادی‌های پیرامون آن توجیه وجود آسیاب در این منطقه و مرکزیت این روستا است و نامیده شدن آن به آسیاب. توجه دیگر اینکه اهالی هرآنک همگی اصالتاً تبار کردی دارند. جالب است در کردی هار (البته با تلفظ ر رقیق) فعل هار به معنای خرد کردن و له کردن است. هاره‌گله هم به معنای آسیاب دستی کوچک است.

**۵۸. هَرِیَان یا هَیْرِیَان:** اگر هریان تلفظ شود به معنای روستایی که در کنار رودخانه واقع است که چنین هم هست و هریان در کنار شاهرود رودبار قرار دارد و اگر هیریان تلفظ شود، از همان ریشه هیر است به معنای مکان ثروت و زر و گوهر؛ هری یعنی زر و طلا و در سانسکریت هیرانیه (= هریان) گویند: طلا، زر،

۵۷. در باب این نام، خواننده را به پژوهش دکتر عمادی در کتاب دیلمون پارسی... ص ۱۴۳-۱۴۶ توجه می‌دهم.



ظروف سکه و نام گل شب‌بوی<sup>۵۸</sup>.

۵۹. **هیر:** در زبان دیلمی به معنی ثروت و دارایی است؛ مانهیر: جای خزاین و ذخایر<sup>۵۹</sup>. ضبط آن در زبان پهلوی خیر است به همان معنی دارایی و خواسته.<sup>۶۰</sup>

۶۰. **یالان:** کوهی در جنوب خاوری آبادی فیشان الموت شرقی که دارای دو یال و گردنه است. بنابراین گزارش محمدعلی‌خان رشوند در کتاب مجمل رشوند (ص ۵۸) مالیات دیوانی از عواید کوه یالان (که به اشتباه سیلان خوانده و چاپ شده) در ۱۲۷۱ق یک تومان و یکهزار دینار بوده است. این نامهای خاص گاه راهنما هم هستند، تا مثلاً «نوذر» مورد نظر را در قلعه‌ای که در این منطقه به نام اوست، بشناسیم. یا نام «گج‌لات» و «نمکان» نشانه‌ای است از وجود معدن گج و نمک در منطقه رودبار الموت.

«راه بزگوش»<sup>۶۱</sup>: راهی در تیغ کوه، واقع در ملک‌دشت به کوچنان و دک؛ شاید به کنایه رهرو را از راهی سخت و ناهموار که در پیش روست مطلع می‌کند. به‌طوری که حتی بز که باریکترین راههای کوهستانی را درمی‌نوردد، در عبور از این راه تیغ کوه، به سختی می‌افتد و ممکن است جان خود را به خطر اندازد. گاه نامی خاص، چگونگی تغییر و تلفظ برخی نامها را در مرور ایام به خوبی نشان می‌دهد؛ مانند: «شترخان»، که احتمالاً یکی از معانی برگرفته شده از «شترخان» بوده که به معنی مکانی که بر دامنه زمین شیب‌دار واقع شده است<sup>۶۲</sup>؛ به تعبیری دیگر، به علت وجود رودخانه بزرگ الموت و قرار گرفتن بین دو کوه، محل آبادی در دامنه کوه شمالی آن واقع بوده تا از حوادث دور بماند. و یا «سفیددر» که ممکن است در دوران پیش‌تر «سفیددر» بوده است و یا دستجرد که معرب دستگرد است<sup>۶۳</sup>.

سرانجام باید یادآوری کرد که مطالعات ارزشمند زبان‌شناسی در این منطقه، ما را به شناخت هر چه بیشتر اقوام و سلسله‌های تاریخی حاکم بر این سرزمین و آثار تاریخی و فرهنگی ایشان، راهنمایی خواهد کرد.

۵۸. عمادی، عبدالرحمن. دوازده گل بهاری/ تهران: نشر آمو، ۱۳۸۸، ص ۶۱-۶۲.

۵۹. ابن اسفندیار، تاریخ طبرستان/ به تصحیح عباس اقبال آشتیانی، تهران: خاور، ۱۳۶۶، ص ۶۱، نیز نک: عمادی، دوازده گل بهاری.../ تهران: آمو، ۱۳۸۸، ص ۶۱.

۶۰. فره‌وشی، بهرام، فرهنگ پهلوی/ تهران: بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۶.

۶۱. بز BAZ به معنی پشته بلند، تیغ کوه نیز هست.

۶۲. نام پیشین این آبادی «بیلواشت» بوده است.

۶۳. وظیفه خود می‌داند در اینجا از راهنمایی‌های بی‌دریغ **سرکارخانم دکتر نادره نفیسی** در تألیف این نوشته و نیز **سرکارخانم بهاره بادافراس** به خاطر بردباری که در تایپ و صفحه‌آرایی این مقاله، تحمل کرد، سپاسگزاری کنم.